

نقش فیلم‌های معاصر عامه‌پسند آمریکایی در مشروعیت دادن به تفکر اومانیسیم

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۲۴

محمدرضا حسنائی^۱

چکیده

اومانیسیم و طرح آن در سینمای وابسته به تفکر مادی، کوششی است در جهت حذف یا تضعیف دیدگاه خدا محور. از طرفی در سینما برای به تصویر کشیدن هیچ موضوعی احتیاج به مدرک نیست، زیرا که این رسانه ذاتا قادر است که تخیلات را در ظاهری واقعی به تصویر کشد. با در نظر گرفتن این واقعیت که تأثیری که از یک فیلم بوجود می‌آید با ارائه مدارک واقعی و مستند هم به سختی از بین می‌رود و گاه هرگز از بین نمی‌رود، این مقاله به بررسی دیدگاه‌های اومانستی در سینمای غرب و تلاش آن در جهت مشروعیت بخشی به تفکرات نژادپرستانه در مباحثی مانند دین، خداوند و منجی می‌پردازد. در همین ارتباط فیلم‌های مطرح سینمای نوین عامه‌پسند، با مخاطب عام، مورد مطالعه و تحلیل قرار گرفته‌اند، فیلم‌هایی که بنا به موقعیت عامه‌پسند و به ظاهر تخیلی‌شان در تمام جهان به نمایش عمومی درآمده و یا به داخل خانه‌ها راه می‌یابند در حالیکه بوجود آورنده شکایات و سئولات عمیق عقیدتی در ذهن مخاطب خود هستند. مقاله حاضر سعی دارد که با روش تحلیل محتوای تولید شده در سینمای نوین غرب، پژوهش را پیش برده و در ادامه پاسخ این سوال را بیابد که: «نقش و جایگاه «سینمای نوین غرب» (۱) در توجیح درستی نگاه انسان محور در مقابل دیدگاه خدا باور، به چه میزان است؟» یافته‌های مقاله بیانگر این مهم هستند که الگوی حاکم بر سینمای غرب (مادی)، از سوی متفکرین اومانست ترسیم گشته و در جهت حذف نگاه الهی/روحانی و جایگزین کردن آن با دیدگاه مادی/انسانی گام برمی‌دارد. واژگان کلیدی: اومانیسیم، سینما، سینمای نوین غرب، خدا، منجی.

۱. استاد گروه تصویر متحرک دانشکده سینما تئاتر، دانشگاه هنر، تهران. ایران،

مقدمه

به طور عام است؛ یعنی به هر فرم تاریخی که ملبس شود و بر هر شالوده‌ای که متکی باشد. خصلت کلی عصر روشنگری، رویه آشکار انتقادی و شکاکانه نسبت به دین است» (کاسیرر، ۱۳۷۰: ۲۱۰). حال تلاش این مقاله در پاسخگویی به این سوال است که: «نقش سینمای نوین در جهت مشروعیت دادن به تفکر اومانیسیم تا چه اندازه است؟» امید است با شناخت ساختارها، الگویی در اختیار فیلمسازان و مخاطبان برای درک فضاهای تفکر و نیز برای فهم بهتر مفاهیم مستتر در هنر غربی و نقش سینمای نوین غرب در جهت مشروعیت دادن به تفکر اومانیسیم بدست آید.

نژادپرستی شیطان از نگاه قرآن

در آیات مربوط به آفرینش انسان به این نکته اشاره شده است که خداوند متعال انسان را آفرید و آنگاه از روح مقدس خود در او دمید. در قرآن می‌خوانیم «هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روح خودم در آن دمیدم، برای او سجده کنید» (سوره مبارکه حجر آیه ۲۹). در آیات دیگر مربوط به سجده ملائک بر انسان هم می‌خوانیم که خداوند متعال انسان را آفرید و به او اسماء حسنی را آموخت پس آنگاه به ملائک فرمود تا برای او که بیشتر از آنان می‌داند، سجده کنند. سپس می‌خوانیم که همه ملائک بر انسان سجده کردند به غیر از ابلیس که تمرد ورزید و گفت: «سجده نخواهم کرد بر او زیرا که از گل است و آفرینش من از آتش، و آتش را بر گل مزیت باشد» (همان ادامه).

در ابتدا به نظر می‌رسد که این نکته بر ابلیس پوشیده بود که قرار سجده بر آدم قرار سجده بر گل نیست بلکه اقرار بر سجده بر خداوند متعال است (۳)، زیرا که خداوند خود فرموده بود که از روح خودم در آدم دمیدم، و بدین ترتیب این گل شایستگی دریافت روح خداوندی را پیدا کرده و سپس به همین دلیل می‌توانست محل سجده قرار گیرد، همانطور که مثلاً هنگامیکه کیسه‌ای از طلای ناب در معامله مورد استفاده قرار گیرد هیچ تاجری جنسیت کیسه را در معامله شریک نمی‌داند بلکه محتوی آن کیسه محل معامله قرار خواهد گرفت. از طرف دیگر به نظر می‌رسد این نکته با شناختی که از ابلیس داریم و آنکه می‌دانیم که او از دانشمندان نوع خود بود و خطابه‌ها و کلاس‌ها برگزار می‌کرد، همخوانی ندارد. بدین معنا که هر کسی می‌داند که احترامی که به قرآن معید

سینما با تاریخ صد ساله‌اش تاثیر عمیقی بر جوامع مخاطب خود داشته است. آنچه که از آن به عنوان هنر هفتم یاد می‌کنیم بیش از هر هنر دیگری مخاطب داشته و بیش از هر هنر دیگری مورد حمایت قرار گرفته است. این حمایت بخصوص در جهان غرب و آنچه که ما از آن به عنوان جهان استعمارگر یاد می‌کنیم بسیار بیشتر بوده است. همین حمایت استعمارگران از سینما باعث پیدایی این سؤال بزرگ است که، آیا تمام محصولات تولیدی سینما دارای تأثیرات مفید بر جوامع بوده‌اند؟ لازم است تا با نگاهی دقیق‌تر بر آثار تولیدی در سینما از تأثیرات نامطلوب آن کاست. همانطور که تولستوی می‌گوید: «... جامعه‌ای که محصولات هنر در آن پدید می‌آید و مورد حمایت قرار می‌گیرد، لازم است بداند که هر آنچه بدین عنوان عرضه می‌گردد، واقعا هنر است؟ و هر آنچه هنر است، همچنانکه در جامعه‌ی ما گمان می‌رود، یکسره خوب است؟ و اگر خوب است، مهم و سزاوار همه‌ی آن قربانی‌هایی هست که به نام آن می‌طلبند؟ بیش از همه، دانستن این موضوع، بر هر یک از هنرمندان فرض است؛ تا هنرمند اطمینان یابد که کار او، واجد معناست و ناشی از حماقت جماعت کوچکی نیست- جماعتی که هنرمند، در میان آن به سر می‌برد و در او اعتقاد کاذبی بر می‌انگیزد که: به کاری نیکو دست زده است و آنچه را که به شکل کمک، برای حیات پر تجمل خویش از مردم دیگر می‌گیرد، با آثاری که هم اکنون می‌سازد تادیب و تصفیه خواهد شد» (تولستوی، ۱۳۶۴: ۱۶). این مسئله که جماعتی کوچک با استفاده ابزاری از سینما، تفکرات نژادپرستانه خود به جهان تحمیل می‌کند، در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این پژوهش سعی داشته از طریق مطالعه موردی در آثار سینمایی غرب نگرش اومانستی را در ساختارهای هنر و سینمای غرب مشخص کند، سپس با تطبیق آن با ساختار نگرش دینی (اسلامی) به انسان به درک تفاوت‌های میان دیدگاه غربی (مادی) و نظرگاه الهی در سینما دست یابد. ارنست کاسیرر^۲ در بیان بینش حاکم بر عصر روشنگری (رنسانس) در غرب که خاستگاه اومانیسیم (۲) و آمیخته با آن است می‌نویسد: «به نظر می‌آید تنها وسیله‌ای که انسان را از تعبد و پیش‌داوری آزاد می‌کند و راه را برای خوشبختی واقعی او هموار می‌سازد، مردود شمردن کامل اعتقاد مذهبی

او قرار دارد بلکه تنها ملاک ارزیابی او «من» است و این نژادپرستی ابلیس است و این محوریت «من» در دیدگاه ابلیس است و این که امام خمینی (ره) فرمود: «این من شیطان است» اشاره به همین نکته دارد.

نگاه «من» محور، نگاهی شیطانی است زیرا که جایی برای دیدن حق در آن باقی نخواهد ماند. فلسفه و ایدئولوژی من محور، فلسفه و ایدئولوژی شیطانی است زیرا که برای تعبیر و تفسیر حقیقت استفاده نخواهد شد. کار چنین فلسفه‌ای توجیح چیزی است که «من» می‌خواهد، نه توضیح واقعیت و چیستی جهان. جایگاه خداوند در چنین نگرشی کجاست؟، حقیقت کدام است؟، حق از آن چه کسی است؟ و اصولاً چیست؟

والد، نه خالق

به نظر می‌رسد که در فرهنگ و فلسفه غرب با نگاه تکامل محورش، خداوند والد انسان است نه خالق او. خداوند در دیدگاه غربی، پدر است، نه خدا! و از این جهت انسان نیمی خداست و نیمی انسان. این تصور در دیدگاه اسطوره‌ای با شخصیتی مانند «هرکول» عینیت می‌یابد و شاید از همین جهت هرکول ملموس‌ترین و محبوب‌ترین شخصیت اسطوره‌ای در دیدگاه فرهنگ غربی است. او زادهٔ نزدیکی خداوند با یک زن زمینی است و از سویی پسر خداست و از سوی دیگر انسان. باید توجه داشت که این نیمه خدا و نیمه انسان بودن، برای فلسفه وجود آورندهٔ اسطورهٔ هرکول بدان معنا نیست که این «خدازاده» درگیر مسائل و مشکلاتی است که از نیمهٔ انسانی‌اش سرچشمه می‌گیرد. به عبارت دیگر گرچه هرکول اسطوره‌ای ناقص است چون در خداوند بودن یا انسان بودن به تکامل نرسیده، اما این عدم تکامل بیشتر متوجه نیمهٔ خدایی اوست. در دیدگاه تکامل محور غرب، هرکول در سیر تکاملی انسان، حلقهٔ مفقودهٔ بین خدا بودن و آدم بودن است. آیا این بدین معنا نیست که، «لازم است تا خداوند برای تکمیل شدن و تبدیل به انسان، مرحلهٔ هرکول بودن را طی کند». اگر هضم این موضوع دشوار است پس موضوع اینکه عیسی مسیح (ع) پسر خداوند متعال است را چگونه توضیح دهیم. پسری که قربانی شد تا انسان تکامل یابد. (۴).

گذاشته می‌شود و محل بوسهٔ چشم و لب و دل مومنان قرار می‌گیرد، از بابت روح جاری در آن است نه به احترام گل و جرم و کاغذی که حاوی یا راوی این روح هستند. همه می‌دانیم که کاغذ قبل از انتخاب برای حمل آیات قرآن از ارزش والایی برخوردار نیست، پس چگونه ابلیس این نکته را نمی‌داند؟

از سوی دیگر خود ابلیس دلیل تمرد خود را چنین بیان می‌کند که، «من از آتشم و او از گل، پس چگونه سجده کنم بر او که از من پست‌تر و پایین‌تر است.» اینکه آیا گل از آتش پست‌تر است یا نه؟ ربط مستقیمی به بحث ما ندارد، اما آنچه که محلی برای مباحثه پدید می‌آورد نکتهٔ گفته شده از سوی ابلیس است که «بر کسی یا چیزی که از نظر جنسیت از من پست‌تر است، سجده نخواهم کرد».

سؤال: آیا ابلیس متوجه است که روح خداوند در این جسم جاری است و این جسم را پست‌تر از خود می‌داند؟ آیا ابلیس از درک فرمان صریح خداوند متعال مبنی بر سجده بر آدم عاجز است؟ (که حداقل اطاعت فرمان حق جل جلاله کند). آیا ابلیس بر این نکته آگاه نیست که برتری دادن هر چیز نسبت به چیز دیگر و هر مخلوق نسبت به مخلوق دیگر از حقوق مختص خداوند متعال است زیرا که اوست خالق عادل دانا. اینها با شناخت ما از او (ابلیس) به عنوان دانشمند نوع خود، سازگاری ندارد. از سوی دیگر ابلیس در بیان علت عدم سجده‌ی خود بر آدم، این نکته را بیان می‌کند که، او از من پست‌تر است و به این خاطر بر او سجده نخواهم کرد. به تعبیر خود ابلیس (که لعنت خداوند متعال بر او باد) «جنس من از آتش است و او از گل، پس چگونه سجده کنم بر گل، که من از آتشم.» به بیان دیگر ابلیس چنین بیان می‌کند که اگر انسان جنسیتی مانند من داشت بر او سجده می‌کردم زیرا که از من پست‌تر نبود، اگر انسان جنسیتی مانند من داشت لیاقت دریافت روح خداوند متعال را می‌داشت و اکنون که جنسیت من را ندارد حتی خداوند متعال نمی‌تواند (!) که دستور سجده بر او را صادر کند. آیا می‌توانیم بگوییم کسی که چنین اندیشه‌ای را در سر می‌پروراند، قائل بر خداوندی خداست. فی الواقع آیا ابلیس خود را با انسان مقایسه می‌کند یا با خداوند متعال. او نمی‌گوید که: «برتو که حامل روح خدا هستی سجده نمی‌کنم»، بلکه می‌گوید: «بر تو که از جنس من نیستی، سجده نمی‌کنم»، و به نظر می‌رسد که برای ابلیس به هیچ وجه مهم نیست که چه کسی در مقابل

اومانیسیم در سینما

اگر کمی عقب‌تر برویم در کتاب‌های عهد عتیق، ریشه‌های دیگری از تکامل خداوند به سوی انسان شدن را مشاهده خواهیم کرد، آنجا که در اسطوره‌های دینی یهود، خداوند پس از مغلوب شدن در زورآزمایی با انسان (یعقوب)، او را به لقب «اسرائیل» (یعنی شکست دهنده خدا) مفتخر می‌سازد (۵) و بنی اسرائیل افتخار این را دارند که نوادگان شکست دهنده‌ی خدا هستند. اینجاست که معنی آن ترمز ابلیس در سجده بر آدمی شکلی ملموس‌تر به خود می‌گیرد، «چگونه بر کسی سجده کنم که از من پست‌تر است؟» در این موضع، عقل «من» محور، شهادت بر حقانیت من خواهد داد زیرا که در این ایدئولوژی، من صرفاً از این جهت که انسان هستم، محور جهان خواهم بود، و خداوند که روزی در گذشته مغلوب من شده بود، در فلسفه قوم برگزیده جایگاه مستحکمی نخواهد یافت. چنین نگاهی در فرهنگ دینی غرب، در تعارض مستقیم با فرهنگ اسلام با دیدگاه خدامحورش قرار دارد. نگاه اومانستی به جهان چون در منطق محکوم به شکست است با سروصدای فراوان رسانه‌ای و سینمایی سعی در برخورد با فرهنگ جهان اسلام دارد. رابرت کاگن^۳ می‌گوید: «جنگ رسانه‌ای برخلاف جنگ‌های نظامی که عمدتاً میان دو یا چند کشور به عنوان ائتلاف با یک کشور جریان می‌یابند، می‌تواند میان یک گروه از کشورها با گروه بزرگ دیگری از کشورها با ویژگی‌های مشخص جریان یابد. جنگ رسانه‌ای غرب علیه جهان اسلام و جنگ رسانه‌ای غرب علیه کشورهای جهان سوم، دو نمونه بارز از موضوعی هستند که می‌توانیم آن را به جنگ جهانی رسانه‌ای تعبیر کنیم» (Kagan, 2006:7).

تفکر اومانستی ابتدا باورهای اعتقادی مسیحیت و یهودیت را مورد تحریف قرار داده و آنها را با خود همسو می‌کند، و سپس با اعتقادات و فرهنگ‌های دیگر از جمله اسلام، به مبارزه برمی‌خیزد. این گوشه‌ای از جهانی شدن در نگاه سیاستمدار اومانست غربی است. «اومانیسیم معتقد است که طبیعت سراسر از حقیقت ساخته شده، که ماده و انرژی اساس جهان است و ماوراء الطبیعه وجود ندارد. غیرواقعی بودن ماوراء الطبیعه به این معناست که اولاً در سطح بشری، انسان‌ها دارای روح غیرمادی و جاودان نیستند،

و ثانیاً در سطح جهانی، عالم صاحب خدای غیرمادی و فناپذیر نیست» (Lamont, 1977: 116).

اینگونه تفاسیر به تفکر اومانستی انسان غربی اجازه می‌دهد در ظاهری دینی به نفی خداوند و اثبات محوریت انسان بپردازد، به عنوان مثال در دیالوگی از فیلم لژیون^۴ (۲۰۱۰)، مایکل (میکائیل) می‌گوید: «او (خدا) ایمانش را از دست داده، ولی من نه !!!». طبیعتاً سؤالی که در ذهن شکل می‌گیرد این است که: «مگر به چیزی غیر از خداوند متعال هم می‌توان ایمان داشت؟» یا اینکه: «خداوند به چه چیزی ایمان ندارد که فرشته آفریده دست او به آن ایمان دارد و عدم ایمان به او را نقص خداوند متعال می‌داند؟» البته با روندی که فیلم آغاز کرده است و شناختی که از مسیحیت تحریف شده داریم (۶) این سؤال به سادگی پاسخ داده می‌شود و پاسخ این است که: خداوند ایمان به انسان را از دست داده است. از طرف دیگر فیلم این حکم قطعی را صادر می‌کند که: «خداوند باید به انسان ایمان آورد».

اگر گفته مک لوهان را به یاد داشته باشیم که: «رسانه پیام است»^۵، به نظر می‌رسد چنین فیلم‌هایی، زیرکانه مسیر ایمان از طرف انسان به خدا را به سوی ایمان خداوند به سوی انسان منحرف می‌کنند. تمام تقدس منجی هم در چنین نگاهی، به خاطر همین تغییر در ایمان او به سوی انسان است. «بنابر این می‌توان انتظار داشت که همچنانکه ما قدم در قرن تازه می‌گذاریم، رابطه متقابل فیلم و جامعه کماکان به صورت تنگاتنگ و شدیدی ادامه خواهد داشت. در این دوران تازه، یقیناً اشکال تازه‌ای از این رسانه (فیلم) و چشم‌اندازهای تازه‌ای از فرهنگ فیلم، به منصفه ظهور خواهد رسید» (هیل و چرچ گیسون، ۱۳۸۱: ۳۸۳).

از طرف دیگر رشید پور می‌گوید: «در حالی که اکثر جامعه‌شناسان امروزی انسان را خالق وسایل ارتباطی و حاکم بر آنها می‌دانند مک لوهان رابطه را یکسره معکوس و دگرگون به حساب می‌آورد و آدمی را سخت تأثیر بخش از وسایلی می‌داند که ارتباط او را با محیط ممکن می‌سازد» (رشیدپور، ۱۳۵۲: ۱۹). به همین لحاظ می‌توان چنین طرح کرد که، این فرهنگ انسانی نیست که در عصر حاضر روی سینما تأثیر گذاشته است، بلکه سینما، خود بوجودآورنده فرهنگ انسان عصر حاضر است، سینمایی که امروزه سخت

4. Legion

5. The Medium is the Message

3. Robert Kagan

نخواهد کرد)

در دیدگاه امام خمینی (ره) این «من» شیطان است و خدایی که این دین بوجود آورده، چیزی نیست به جز شیطان. اکنون در حقیقت شاهد مجادله بین دو دین نیستیم (که هرگز هم چنین نبوده است)، بلکه شاهد حضور شیطان در قالبی دینی برای نبرد با خداوند هستیم. از دیدگاه نویسندهٔ این مقاله، هر فرضیه و نظریه یا قانونی که در جهت اثبات محوریت انسان غیر خدایی بر جهان طرح گردد، بدون شک شیطانی است.

دین من محور و منجی

فرید در خصوص هنر جدید در دنیای غرب چنین بیان می‌کند: «در هنر جدید همه چیز با اومانسیم است. هنر جدید نهی از معروف است و امر به منکر، امر به معروف در آن نیست و امرش به سوی منکر است» (فرید، ۱۳۸۱: ۲۷۷). متأسفانه همین تفکر شیطانی محل اتصال حامیان تفکر انسان محور غربی است. کوشش فرهنگ غربی در طی سالیان و قرون اخیر در قالب‌های مختلف، داستانی، تحریف تاریخ، فیلم و... در ایجاد رابطه بین شاخه‌های متفرق این تفکر بوده است. شاید در همین ارتباط است که صاحبان تفکرات تحریف شدهٔ مسیحی و یهودی، خود را وارث تمدن و فرهنگ و دموکراسی رومی و یونانی، می‌دانند. در حالیکه اصولاً مقایسهٔ بین یک تفکر دینی و یک ملیت، قیاس بر اساس پایه‌های قابل اعتمادی نیست. چگونه نژاد انگلوساکسن را وارث یونان، روم و بیزانس بدانیم و چگونه پیوندی بین یهودیت و این دو بوجود آوریم. اما به نظر می‌رسد فرهنگ یونانی و رومی (حداقل در قالب اسطوره) قادر است تا بعضی از شبهات دینی قوم برتر را تلطیف نماید، آنگاه که چندخدایی یا روابط فامیلی بین خدایان و یا انسان، محوری در روابط دینی طرح گردد. از همین نگاه می‌توان ساخت خیل عظیم فیلم‌هایی را که با موضوع اسطوره‌های یونانی و رومی (و داستان‌های دیگر را که بر این روابط استوارند) را در سینمای حال حاضر جهان توضیح داد. به عنوان مثال فیلم *نبرد تایتان‌ها*^۶ (۲۰۱۰) با ترکیبی از اسطوره و افسانه، قهرمان داستان خود را پرسپوس^۷ قرار می‌دهد که نیمه خدایی است که از وصلت حرام زنوس و یک انسان بوجود آمده است.

مورد تهاجم تفکر انسان غربی است. بدون شک محوریت انسان (۷) در تفکر غربی باعث گردیده تا تمام آنچه که از درون این تفکر متولد می‌شود فقط در قالب «من» توانایی ارزش‌گزاری داشته باشد. در این دیدگاه مفاهیمی مانند «مدنیت»، «دموکراسی»، «حقوق بشر»، «انسانیت» و هزاران مفهوم عالی دیگر، تنها تا هنگامی ارزشمند هستند که منافع انسان، و آن هم انسانی که همجنس من است را تأمین و تأیید می‌کنند. کدام انسان؟، آن انسانی که از قوم برتر است و کدام انسان؟، آن انسانی که توانست در زمانی اسطوره‌ای بر خداوند غالب گردد. حال می‌توان این مسئله را توضیح داد که چرا در چنین دیدگاهی، دین به عنوان امانتی خداوندی که قرار است تا فرزندان آدم (بنی آدم) را دوباره به بهشت بازگرداند، مورد تحریف قرار می‌گیرد و وظیفه‌ای دیگر برای آن تعریف می‌گردد که به سروری رساندن فرزندان اسرائیل (بنی اسرائیل) بر عالمیان است زیرا که ایشان قوم برترند، زیرا که خداوند مغلوب ایشان است و چه کسی از مغلوب خود راه نجات را طلب خواهد کرد؟ اصلاً «دین» وقتی «دین» است که برای «من» فرستاده شود و در غیر اینصورت «دین» نیست. در این دیدگاه «دین» وظیفهٔ هدایت جهانیان را ندارد زیرا که دیگران از جنس «من» نیستند و خداوند فقط قرار است که قوم من را به تمام آنچه که برای همجنسان من خوب است برساند. در این دیدگاه «دین من» هم به نام «قوم من» نامیده می‌شود زیرا که قرار نیست در خدمت کسی دیگر قرار گیرد تا او را دوباره به بهشت و نزد خدای خود بازگرداند. قرآن کریم در این خصوص می‌فرماید:

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (سوره مبارکه بقره آیه ۱۱۱)

و گفتند: هرگز به بهشت در نمی‌آید جز کسی که یهودی یا نصرانی باشد. این خیال‌های خام آنهاست، بگو: اگر راستگویید دلیل و برهانتان را بیاورید.

اصولاً چنین به نظر می‌رسد که در این تفکر:

- سرزمین وعده داده شده (سرزمین موعود) بیشتر مورد هدف دین است تا بازگشت به بهشت.
- قوم من مهمتر است تا دین من.
- و «من» از همه و حتی از «خدا» مهمترم. پس، من خدا هستم، نه خدا. (دیگر پسر خدا بودن هم مرا راضی

6. Clash of Titans
7. Perseus

مذهبی/تخیلی مواجه می‌شویم. گابریل (یا جبرئیل) برای از بین بردن فرشتگانی که از خداوند تَمرد کرده‌اند و همچنین رساندن نور به زمین که در تاریکی فرو رفته است، اعزام می‌شود. او به تنها چیزی که می‌اندیشد برگرداندن دوستان (فرشتگان متمرده) است و انگار به تطهیر و هدایت دوستان و اصطلاحاً برادرانش از برگرداندن نور هم بیشتر اهمیت می‌دهد. اما گابریل در انتها مجبور می‌شود که به تنهایی تمامی فرشتگان متمرده را از بین ببرد. در این میان تنها کسی که باقی می‌ماند مایکل (میکائیل) سرکرده متمردهین (شیطان اکبر) است. مایکل به گابریل می‌گوید: «من با تو جنگی ندارم تو برادر من هستی من به این دلیل علیه تو اقدامی نکرده‌ام که می‌خواستهم تو رهبری ما را بر عهده بگیری...» درخواست مایکل از گابریل برای رهبری، او را در مقام منجی قرار می‌دهد (البته منجی برای چکار؟!!!). از طرف دیگر و در ادامه داستان گابریل سخن مایکل را نمی‌پذیرد و با او درگیری می‌شود تا جایی که هر دو نیمه جان و در حال مرگ کنار هم می‌افتند پس آنگاه مایکل همانطور که ادعا کرد بود (که با گابریل جنگ ندارد) نیمه جان خود را به گابریل هدیه می‌دهد و خود می‌میرد. در نقطه اوج پایان فیلم می‌بینیم که گابریل عصبانی از دست خداوند بر سر خدا فریاد می‌زند و او را مقصر همه این مسائل می‌داند. او به تلافی گرفتاری‌هایی که خدا برای او و برادرانش ایجاد کرده، مانند دیگر فرشتگان سقوط می‌کند و جهان دوباره در تاریکی فرو می‌رود. در این فیلم با دو منجی روبرو هستیم، یکی گابریل که به گفته مایکل رهبری فرشتگان رانده (۱۰) شده را در نبرد با خدا بر عهده می‌گیرد. و آن دگری مایکل که جان خود را به جبرئیل می‌بخشد تا هدایت قومی را بر علیه خداوند بر عهده گیرد. (۱۱) و هر دو منجی بر آند تا جهان را از دست خداوند متعال نجات دهند. فیلم به صراحت بیان کننده این طرزفکر است که تاریکی دنیای مادی (انسانی) با همه فسادها و بدبختی‌های موجود در آن، بهتر است از روشنایی مورد نظر خداوند.

حال با گرایش تفکر غربی به سوی زمین، و برگرفتن نظر از خداوند، به نظر می‌رسد که مبانی فکری طرح شده در تمدن یونان و روم بیشتر می‌تواند با تفکر غربی اومانیستی ارتباط برقرار کند تا با نژاد آن. آنچه که در قالب‌های مختلف هنری بیان می‌گردد، نمایش تفکر غربی انسان محور در شکل‌های مختلف است و به همین جهت است که تفکر

افسانهٔ پرسپوس هم مانند افسانهٔ هرکول شباهت زیادی به داستان ساختگی و یا به عبارت بهتر باور دینی مسیحیت در خصوص اینکه مسیح (ع) پسر خداوند متعال است، دارد. (۸) همانطور که نادر طالب‌زاد درباره منجی‌گرایی در سینمای هالیوود می‌گوید: «منجی‌باوری در سینمای هالیوود آنطور که ما فکر می‌کنیم نیست و در آن، نه در رابطه با امام و نه در رابطه با دین خدا صحبتی نیست» (خبرگزاری فارس ۹۰/۴/۲۸). (۹) در فیلم لژیون هم شاهد بوجود آمدن این نوع منجی در رحم مادری فاسد هستیم. منجی‌ای که اینبار بر خلاف دیدگاه دینی آن، از طرف خداوند برای نجات بشر از دست شیطان به زمین نمی‌آید، بلکه درست برعکس، نسل انسان را از دست خداوند نجات می‌دهد. در فیلم‌های سه گانه *ماتریکس*^۸ (۱۹۹۹-۲۰۰۳) شاهد آن هستیم که یک منجی (نو) برای رساندن قوم برگزیده به سرزمین موعود انتخاب شده و در طی نبردی آخرالزمانی با دشمنانی مجازی، آنان را به سوی زیون^۹ یا صهیون رهبری می‌کند. در *نابودگر*^{۱۱} (۱۹۸۴) شاهد حضور همین نقطه نظر به نوعی دیگر هستیم. در فیلم روایات‌ها از زمان آینده، روایاتی را برای کشتن دختری به نام *سارا کانر* (مادر فرمانده آیندهٔ انسان‌ها، *جان کانر*، در جنگ با روایات‌ها) به زمان حال اعزام می‌کنند. و انسان‌ها هم در مقابل، انسانی را (به نام *کایل رایس*) برای محافظت از *سارا* در مقابل روایات مذکور به زمان حال می‌فرستند. گرچه در طی فیلم بیننده درگیر مسئله جدال بین انسان و روایات، و پیروزی انسان بر تکنولوژی خود ساخته است، اما یکی از مسائل پنهانی که فیلم در حاشیه به آن می‌پردازد بردار شدن *سارا کانر* بوسیله *کایل رایس* یا همان انسانی است که از آینده برای محافظت او به زمان حال آمده است. به عبارت دیگر *جان کانر* بوسیله سربازی که خود از آینده به زمان حال ارسال می‌کند بوجود می‌آید، عملی خدای‌گونه برای بوجود آمدن یک منجی. در اینجا منجی خود بوجود آورندهٔ خود است و برای بوجود آمدن او نیازی به خدا نیست. در فیلم *گابریل*^{۱۲} (۲۰۰۷) نیز با نگاه اومانیستی سازندگان، در ظاهر فیلمی

8. The Matrix (1999), The Matrix Reloaded (2003), The Matrix Revolutions (2003).

9. Neo

10. Zion

11. The Terminator

12. Gabriel

را بوجود آورده‌ام. (۱۳) در اینجا است که کلمهٔ «سنا»^{۱۷} به عنوان محل تجمع نمایندگان مردم و مهد دموکراسی، مورد ستایش قرار می‌گیرد.

اما همین دموکراسی که جنبه نمادین مشخص آن در دیدگاه غربی «سنا»ست، فقط پاسخگوی نیاز به عدالت و برابری انسان‌هایی از جنس انسان غربی است. در حالیکه برای انسان‌هایی از ملیت و نژادهای دیگر، جایی در مفهوم دموکراسی و سنا وجود ندارد. به همین دلیل است که در تمدن انسان محور رومی شاهد شکل‌گیری مفهومی مکمل برای انسان غیر رومی هستیم و آن مفهوم «کالیزیوم»^{۱۸} است. کالیزیوم در معنای اومانستی خود مکانی است که انسان‌های غیر متمدن برای سرگرمی انسان‌های متمدن یکدیگر را به وحشانه‌ترین شکلی می‌کشند. عجیب نیست که دقیقاً در اوج قله تمدن و دموکراسی اومانستی و درست در کنار «سنا»، «کالیزیوم» شکل می‌گیرد. شاید در تفسیر امروزی تمدن غرب، شکل‌گیری مفاهیمی مانند «ابوقریب» و «گوان تانامو» در کنار مفاهیم تکمیل‌کنندهٔ آنان چون حقوق بشر یا سازمان ملل را بتوان به عنوان ادامه‌ی تفکر اومانستی دوران طلایی حکومت روم دانست.

در عصر جدید مفاهیمی مانند سنا و کالیزیوم تنها بیانگر دیدگاه دو گانه به انسان برتر و دیگر انسان‌ها نیست، بلکه این مفاهیم نشان‌دهندهٔ تفکر فریب، دورویی و تزویر در بیان سیاستمدار مادی اومانست در برخورد با تفکرات دیگر است، آنگاه که لذت حیوانی ناشی از کشتن ملل دیگر روشی برای به بند کشیدن ملت وحشی خودی می‌شود. این تفکر به قدری در این فرهنگ جاافتاده است که بیان آن در سینما هم جای اشکالی ندارد. فیلم *گلادیاتور*^{۱۹} (۲۰۰۰) در گفتگویی بین دو سناتور به این عصارهٔ فرهنگ و تمدن اومانستی غرب اشاره می‌کند: «... روم یعنی مردم، برایشون جادو کن تا اغوا بشن، آزادیشون رو بگیر و ببین چطور فریاد می‌کشن، قلب گرم و تپندهٔ روم سنگ مرمرین سنا نیست بلکه شن‌های کالیزیومه.»

گرچه این گفته صحیح است که: «صنعت سینما هیچ دردی ندارد که فیلم‌های خوب، نتواند آن را درمان کنند» (نایت، ۱۳۴۱: ۷)، ولی از دیگر سوی بیان‌کنندهٔ این مفهوم

غربی همواره خود را وارث فرهنگ دموکراتیک یونانی و رومی می‌داند. در این تفکر منشاء تمدن را باید در جایی در اروپا جستجو کرد در نتیجه متمدن هم باید اروپایی باشد. (۱۲)



بروز سیاست‌های اومانستی و سینما ژوزف کلپر^{۱۳} معتقد است که رسانه‌هایی مانند سینما سه نوع دگرگونی اساسی را در ذهنیت مخاطبان ایجاد می‌کنند: تغییر عقیده^{۱۴}، تغییرات جزئی^{۱۵} و تقویت وضع موجود^{۱۶}. بر این اساس، سینما، یک رسانه کاراست. (Klapper, 1960). گرایش فیلمساز غربی به ساخت فیلم‌هایی بر اساس نمایش فرهنگ روم و یونان و تغییر شکل عقیدهٔ مسیحی به عقیدهٔ مسیحی/یونانی، ریشه در گرایش سیاستمدار غربی در توصیف و توضیح تفکر خود در قالبی متمدنانه و انسانی است که این گرایش هم ریشه در تفکر فلسفی مشترک بین غرب مدرن و روم باستان دارد، این فلسفه که جهان جایگاه تاخت و تاز «من» است که انسان متمدن هستیم. در این نگاه هر چه در محدودهٔ من است خوب، و هر چه در طرف دیگر قرار دارد بد است و چون «دموکراسی» خوب است، در محدودهٔ من قرار دارد و چون تمدن خوب است، من آن

13. Joseph Klapper

14. Mind change

15. Reinforcement or Limited Effects

16. Conversion

۱۷. Senate شورای عالی دولتی، سنای روم

18. Colosseum or Coliseum

۱۹. GLADIATOR ساخته ریدلی اسکات

منعکس است». (۱۵) فیلم «پیروزی اراده»^{۲۳} (۱۹۳۵) ساخته لنی ریفنشتال^{۲۴} هم با تئوری نژاد برتر آریایی تولد خدای جدیدی را به تصویر می‌کشد. نقطهٔ اوج فیلم در روز چهارم با تصاویری از هیتلر به همراه موسیقی اپرای «شامگاه خدایان»^{۲۵} ساخته واگنر^{۲۶} شروع می‌شود و فیلم با آهنگ «پرچم‌های برافراشته» (۱۶) به پایان می‌رسد، در حالیکه این خدای جدید ارادهٔ حاکمیت قوم برتر را در سر می‌پروراند.



همشکلی نژادپرستی ژرمن (پیروزی اراده) و نژادپرستی آمریکایی

شاید همین نزدیکی دیدگاه است که از فیلم *پیروزی اراده* الگویی برای فیلم‌هایی مانند *جنگ‌های ستاره‌ای*^{۲۷} (۱۹۷۷) می‌سازد. «سکانس پایانی *جنگ‌های ستاره‌ای* با ارجاع تصویری آن به *پیروزی اراده* (که منتقدان بارها به آن اشاره کرده‌اند) مظهر این سردرگمی است» (وود، ۱۳۷۹: ص ۱۱۷). باید توجه داشت که فیلمی مانند *جنگ‌های ستاره‌ای* به این سبب به شدت مورد حمایت سیاستمداران غربی قرار می‌گیرد که تفکر اومانیستی او فرقی با دیدگاه اومانیستی هیتلر در حمایت از فیلم *پیروزی اراده*، ندارد. برخی معتقدند که «سرخوردگی ناشی از جنگ جهانی و از بین رفتن ارزش‌های سنتی موجب ظهور موج فیلم‌های تخیلی دهه‌های پنجاه و هفتاد شد» (جینکر، ۱۳۶۴: ۱۷۱)، و از طرف دیگر در دنیای مادی امروزی غرب، موج فیلم‌های تخیلی در حال از بین بردن و یا ایجاد تغییرات عمیق در ارزش‌های سنتی جامعه‌ی جهانی هستند.

اسفبار نیز هست که: فیلم‌های بد می‌توانند تولید کنندهٔ تئوری‌ها بد و در نتیجه بوجود آورنده دردهایی درمان‌ناپذیر در اجتماع باشند که تنها مورد توجه بیماران و دیوانگان فرهنگی است.

جرج هواکو شرایط لازم برای ظهور موج‌های سازنده‌ی جهان‌بینی‌های جدید در سینما را در چهار عنوان طبقه‌بندی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که هر یک از موج‌های فیلم تنها زمانی آغاز شده‌اند که چهار شرط ساختاری لازم برای آن‌ها فراهم آمده باشد: ۱. وجود کادر تعلیم دیده‌ای از تکنسین‌های فیلم، کارگردانان، فیلم‌برداران، تدوین‌گران، بازیگران و غیره؛ ۲. وجود اساس صنعت فیلم شامل استودیوها، لابراتوارها، فیلم خام و تجهیزات؛ ۳. وجود تشکیلاتی در صنعت فیلم که با ایدئولوژی موج فیلم آینده یا موافق باشد و یا آن را تحمل کند؛ ۴. وجود معیارها و جو سیاسی که یا با ایدئولوژی و سبک موج فیلم آینده موافق باشد و یا آن را تحمل کند» (هواکو، ۱۳۶۱: ۲۷). از این روست که در سینمای اومانیستی شاهد آن هستیم که تئوری‌های مربوط به برتری نژادی هرگز با برخوردی جدی مواجه نمی‌شوند چه در صورت «کوکلوکس کلاژ»^{۲۰} آمریکایی و چه در ظاهر «نژادآرایی» آلمانی. فیلم «تولد یک ملت»^{۲۱} (۱۹۱۵) ساختهٔ گریفیث^{۲۲}، با افتخار تولد دین نژادپرست را که حاصل تزویج دیدگاه اومانیستی با مسیحیت است به تصویر می‌کشد. دینی که در آن اگر بردگان مشیت الهی، یعنی بردگی همیشگی برای قوم برگزیده را نپذیرند محکوم به عذاب و مرگ به دست همان قوم برگزیدهٔ خداوند هستند و این قوم برگزیده برای انجام دستور خداوند مستحق دریافت پاداش دنیوی و اجر اخروی خواهند بود. (۱۴) این عجیب نیست که سیاستمدار امروزی غربی به شدت از چنین دینی دفاع کند و تحت عناوینی مانند دموکرات مسیحی و غیره بردگی دیگر جهانیان را رسالت قوم خود قرار دهد.

زیگفرید کراکائر در کتاب از کالیگاری تا هیتلر، فیلم‌های آلمانی بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ را تجزیه و تحلیل کرده و نتیجه گرفته است که «تمایلاتی که منجر به پذیرش نازیسم در آلمان شد در فیلم‌های این دوره

23. Triumph of the Will (Triumph des Willens)

24. Leni Riefenstahl

25. Götterdämmerung چهارمین اپرا از دسته اپراهای حلقه نیبلونگ،

نوشته ریچارد واگنر.

26. Wilhelm Richard Wagner

27. Star wars

20. Ku Klux Klan

21. The Birth of a Nation

22. D.W. Griffith



نتیجه‌گیری

سینما از اولین روزهای ظهورش، مورد توجه رهبران سیاسی، دینی و اجتماعی ملل مختلف قرار گرفت. دلیل این امر تاثیر قوی، گسترده و عمیق این رسانه بر ذهن و باورهای مخاطب است. به همین دلیل باور این امر که فیلمی با هزینه‌های گزاف، فقط به خاطر سرگرمی ساخته شود، بسیار کودکانه می‌نماید. بسیار شنیده‌ایم که تاثیر یک فیلم بارها از تاثیر یک سخنرانی علمی بیشتر است، پس بسیار بدیهی است کسانی که از بحث‌های علمی به نتیجه نمی‌رسند، نظریه‌های مردود خود را در قالب‌های سینمایی و زیبا به جوامع هدف تزریق نمایند. بحث از ظهور اومانيسم در سینما تنها اشاره به این موضوع ندارد که گروهی فیلمساز تخیلات عجیب خود را به تصویر کشیده‌اند، بلکه صحبت از ثبت پایدار این تفکرات خطرناک در مخاطبانی به وسعت کل جهان است. مخاطبانی که بسیاری از آنان را فرزندان ما تشکیل می‌دهند. باید در موارد دقت کنیم:

- سینما، خود بوجودآورنده‌ی فرهنگ انسان عصر حاضر است.
- موج فیلم‌های تخیلی در حال از بین بردن و یا ایجاد تغییرات عمیق در ارزش‌های سنتی جامعه‌ی جهانی هستند.
- سینما در عصر حاضر باورهایی را در مخیله مردم جهان پرورش می‌دهد. باورهایی از قبیل:
- باور این موضوع که حتی خداوند متعال باید به انسان ایمان آورد (فیلم‌هایی از قبیل لژیون) وگرنه کافر است.
- باور وجود «قوم برتر» که به شدت در سینمای عصر حاضر و در فیلم‌هایی با مخاطبان جوان، مورد تاکید قرار

دارد، فرزندان ما به اسارت و بردگی فکری در آینده‌ای نه چندان دور نزدیک (شده یا) می‌شوند، چیزیکه خود جهان اومانيستی غرب به آن اشاره دارد: «فیلم همچنین وقیحانه مبلغ نژادپرستی است: غیر آمریکایی‌ها به طور کلی شرور یا احمقند» (وود، ۱۳۷۹: ۱۱۳).

از شروط ساختاری لازم برای آن‌ها فراهم آمدن موج‌های عقیدتی در سینما می‌توان به:

- وجود تشکیلاتی در صنعت فیلم که با ایدئولوژی موج فیلم آینده یا موافق باشد و یا آن را تحمل کند.
- وجود معیارها و جو سیاسی که یا با ایدئولوژی و سبک موج فیلم آینده موافق باشد و یا آن را تحمل کند.
- اشاره کرد نویسنده در همین راستا می‌توان پیشنهادات ذیل را ارائه کرد:
- نظارت بر انتخاب صحیح در آنچه که خوراک ذهنی جامعه ما و بخصوص کودکان را تشکیل می‌دهد نه تنها وظیفه مسئولین بلکه تکلیف تمام مردم به عنوان مسلمانان متعهد است. مطمئناً جنگ نرم یا تهاجم فرهنگی که بسیار مورد تاکید رهبر فرزانه انقلاب (مدظله عالی) قرار دارد، چیزی نیست که در آینده محقق شود، این جنگ سال‌هاست که شروع شده و صدمات کوتاهی در برخورد با آن را به وضوح در جامعه شاهد هستیم.
- تاکید بر جدی بودن موضوع سرگرمی^{۲۸} به خانواده‌ها از هر طریق ممکن (رسانه‌های جمعی، مسئولین و...).

- حذف بسیاری از فیلم‌های کشورهای دارای نگرش مادی (بخصوص تولیدات ایالات متحده آمریکا) از سبد پخش سیمای جمهوری اسلامی ایران و اختصاص این ساعات به فیلم‌هایی از فرهنگ‌های غیر متخاصم.
- تحلیل وسیع تمام آنچه که جامعه (در قالب فیلم، انیمیشن و ...) دریافت می‌کند از سوی افرادی همچون اساتید حوزوی و دانشگاهی (هنری) بسیار ضروری است.
- اهتمام به تولید هرچه بیشتر محصولات داخلی و تخصیص ساعات بیشتر برای درگیر کردن ذهن مخاطب با عقاید و افکار ملهم از تفکر دینی.
- تشکیل گروه‌های تخصصی نقد فیلم (از منظر محتوی) و انعکاس دستاوردهای حاصله به جوامع تخصصی و عام نیز حتما حساسیت جامعه را در این خصوص بالا خواهد برد.

پی‌نوشت‌ها

۱. سینمای نوین با اشاره به سینمای ایدئولوژیک پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم، در امتداد جنگ سرد و اینبار با افزودن جنگ سرد بین جهان بینی الهی و جهان بینی اومانیسم بعد از پایان جنگ ویتنام و در نهایت پس از شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران است. همانطور که نظریه جرج هوکو (در مقدمه کتاب جامعه‌شناسی سینما) از دید جامعه‌شناسی سینما بیانگر این عقیده است که: هر یک از امواج ایدئولوژیک در سینما، به مدت کوتاهی پس از یک جنگ مهم آغاز شده‌اند.
۲. humanism اومانیسم یعنی: «نظام فکری مبتنی بر ارزش‌ها، خصایص و اخلاقیاتی که پنداشته می‌شود فارق از هر گونه قدرت ماوراء الطبیعی، درون انسان وجود داشته باشند» (Encarta World English Dictionary, Microsoft Corporation, 1999).
۳. جمعی از علمای اسلام معتقدند که سجده فرشتگان در برابر آدم، سجده عبادت نبوده وگرنه موجب شرک می‌شده است و وجهی برای آن گفته اند که شاید بهترین وجه آنستکه سجده در حقیقت برای خدا، و آدم مانند قبله بوده و این سجده، بمنظور اطاعت از فرمان خداوند انجام گرفت.
۴. مسیحیان وقتی دیدند پسر خدا بودن مسیح، با عقل سلیم سازگاری ندارد این اعتقاد را به دو شکل توجیه و تاویل کردند: ۱- از آن جا که آفرینش عیسی برخلاف روش معمولی و بدون داشتن پدر صورت گرفته و کارهای دوران زندگی او آمیخته با انواع معجزات و حوادث خارق العاده بوده، از این جهت می‌توان گفت عیسی مظهر و آینه تمام نمای خداست و به همین جهت خداوند از او تعبیر به پسر نموده است و یا چون خداوند، عیسی را فوق العاده دوست می‌داشت از این جهت او را پسر خود خوانده است. این توجیه دارای دو اشکال است: الف- با صریح آیات عهد جدید که می‌گوید: «لیکن چون زمان به کمال رسید خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد» و همچنین با معتقدات عموم مسیحیان که در اعتقاد نامه نیکتیه بدین شرح مندرج است: «ما ایمان داریم به خدای واحد پدر، قادر مطلق، خالق همه چیزهای دیدنی و نادیدنی، و به خداوند واحد، عیسی مسیح، پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولودی که از ذات پدر است؛ خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات هم ذات با پدر...» سازگار نخواهد بود؛ زیرا عبارات فوق، صریح در این است که عیسی مسیح پسر خداست همان طوری که نور از نور جدا می‌شود، عیسی هم از خدا جدا شده و در رحم مریم قرار گرفته و از آن جا برای هدایت و سعادت مردم پا به این عالم گذاشته است. ب- اگر آفرینش بدون پدر و یا زندگی آمیخته به انواع معجزات و امور خارق العاده، کافی در نامیدن کسی به پسر خدا باشد در این صورت حضرت آدم هم که بدون پدر و مادر آفریده شده و پیامبرانی مانند ابراهیم و موسی و نوح و... نیز سراسر زندگانی آنها با انواع حوادث خارق العاده و معجزات آمیخته بوده است و همچنین خداوند همه آنها را دوست داشته پس باید آنها نیز پسر خدا نامیده شوند. ۲- توجیه دیگر این که می‌گویند: منظور از این که عیسی پسر خداست این است که خداوند در پیکر عیسی حلول کرده، همان طور که حرارت در آب حلول می‌کند. این توجیه هم درست نیست؛ زیرا خداوند نه می‌تواند جسم باشد و نه محدود به زمان و مکان؛ خداوندی که صرف وجود و غیر محدود به زمان و مکان محدود بود حلول کرده و محدود شده باشد؟! آیا آب دریا با آن که محدود است می‌شود در یک کاسه کوچک جا گیرد و اگر نمی‌شود، پس چگونه ممکن است وجود نامحدود خداوند در پیکر انسانی چون عیسی محدود و محصور گردد؟! ۵. در لغت نامه دهخدا، در تعریف کلمه «اسرائیل» چنین آمده است: «... اسرائیل در عبری به معنی کسی است که بر خدا مظفر گشته (زورمندتر از خدا) و آن لقب یعقوب بن اسحاق است که در هنگام مصارع با فرشته خدا در فینیل بدن ملقب گردید. (سفر پیدایش ۳۲: ۱ و ۲ و ۲۸ و ۳۰، یوشع ۳: ۱۲)»- توضیح نویسنده: صحیح به نظر نمی‌رسد که اگر یعقوب بر فرشته ای غلبه یافته باشد، لقب زورمند تر از خدا را دریافت کند، منطقی آن است که یعقوب را زورمند تر از آن فرشته بنامیم. در این باره صحیح تر آن است که بگوییم، پدیدآورندگان این افسانه خود به تناقض درونی آن اطلاع یافته و بدین وسیله سعی در تلطیف آن نموده اند. ۶. در لغت نامه دهخدا، در تعریف کلمه «اسرائیل» چنین آمده است: «... اسرائیل در عبری به معنی کسی است که بر خدا مظفر گشته (زورمندتر از خدا) و آن لقب یعقوب بن اسحاق است که در هنگام مصارع با فرشته خدا در فینیل بدن ملقب گردید. (سفر پیدایش ۳۲: ۱ و ۲ و ۲۸ و ۳۰، یوشع ۳: ۱۲)»- توضیح نویسنده: صحیح به نظر نمی‌رسد که اگر یعقوب بر فرشته ای غلبه یافته باشد، لقب زورمند تر از خدا را دریافت کند، منطقی آن است که یعقوب را زورمند تر از آن فرشته بنامیم. در این باره صحیح تر آن است که بگوییم، پدیدآورندگان این افسانه خود به تناقض درونی آن اطلاع یافته و بدین وسیله سعی در تلطیف آن نموده اند. ۷. البته باید به این نکته توجه داشت که عزل خدا از محوریت زندگی، ملازم با انکار وجود خدا نبود؛ چنانکه برخی از سردمداران اومانیست از کشیشان مسیحی بودند؛ لکن خدایی که پیروان نهضت اومانیستی باور داشتند، هیچ نقشی در گردش جامعه برعهده نداشت و همه چیز را به بشر واگذارده بود. اکنون می‌توان گفت: احترام گذاردن به بشر، ملازم با اومانیزم غربی نیست تا بتوان سخن از کرامت انسان و احترام گذاردن به انسان را گویای تفکر اومانیستی کسی ۸. در واقع این فیلم با نگاه اومانیستی/صهیونیستی خود حتی مسیحیت را نیز مورد انتقاد قرار داده است تا جاییکه مسئله تولد پرسیوس از طریق رابطه نامشروع

- زنوس با یک انسان شباهت زیادی به نوع طعنه های استفاده شده از طرف یهودیان نسبت به حضرت مریم (ع) دارد (آنگاه که ایشان مسیح (ع) را باردار شدند). به عبارت دیگر فیلم بیانگر این نقطه نظر کنایه آلود است که: چه اشکال دارد که منجی یک حرامزاده باشد؟
 ۹. آدرس: <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=9004270012>
۱۰. در مسیحیت با این عقیده روبرو هستیم که مسیح (ع) به عنوان منجی، با اهدای جان خود انسان را برای نیل به رستگاری و سعادت یاری نمود.
 ۱۱. در اینجا رجیمان (زمینیان) به رهبری ملکه مقرب خدا به مقابله با خدا که در آسمان است می پردازند.
 ۱۲. توضیح نویسنده: جای شکر آن باقی است که آمریکا بعد از تولد تمدن مورد نظر کشف شد و گرنه باید آنجا دنبال سرچشمه های تمدن می گشتیم ولی با تمام اینها شاهد آن هستیم که در این فرهنگ هم اشاره به ریشه های اروپایی نژاد آمریکایی همواره مورد تاکید قرار گرفته است.
 ۱۳. توضیح نویسنده: این نگاه در دیدگاه دانشمندان غربی هم قابل تامل است. ویل دورانت نویسنده سری کتاب های "تاریخ تمدن" گرچه در یک جلد از سری چهارده جلدی کتاب های خود به این نکته اشاره می کند که "مشرق زمین گهواره تمدن"، اما (شاید ناخواسته) در باقی مطالب سوی نگاهش به شدت به ستایش تمدن غربی تمایل دارد.
 ۱۴. فیلم به خاطر تبعیض نژادی عجیب و غریبش به شدت مورد انتقاد و اعتراض واقع شد و نیز نمایش زشت و تبهکارانه سپاه پوستان به عنوان انسان های حیوان سفت و جاهل و موافق بودن فیلم با سیستم برده داری.
 ۱۵. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: جینکر، ویلیام؛ ادبیات فیلم: جایگاه سینما در علوم انسانی، ترجمه محمد تقی احمدیان و شهلا حکیمیان، انتشارات سروش، ۱۳۶۴.
 ۱۶. ترانه هورست وسل (به آلمانی: Horst-Wessel-Lied) یا پرچمها را بیفرازد! (به آلمانی: Die Fahne hoch)، نام ترانه ای است که از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ به عنوان سرود رسمی حزب سوسیالیست ملی کارگران آلمان و همچنین سرود ملی دوم آلمان نازی شناخته می شد.

منابع

- تولستوی، لئون (۱۳۶۴). هنر چیست؟ مترجم: کاوه دهقان. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر. چاپ هفتم
- جینکر، ویلیام (۱۳۶۴) ادبیات فیلم: جایگاه سینما در علوم انسانی، ترجمه محمد تقی احمدیان و شهلا حکیمیان، انتشارات سروش.
- رشیدپور، ابراهیم (۱۳۵۲)، آینه های جیبی آقای مک لوهان، تهران، انتشارات سروش.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۷۰)، فلسفه روشنگری، مترجم: یدالله موقن، تهران، نشر نیلوفر.
- فردید، سید احمد (۱۳۸۱)، دیدار فرهنگی و فتوحات آخرالزمان، به کوشش محمد مددپور، تهران، چاپ و نشر نظر.
- نایت، آرتور (۱۳۴۱)، تاریخ سینما، مترجم: نجف دریابندری، تهران
- امریکبر، با همکاری فرانکلین.
 - وود، رابین (۱۳۷۹)، اومانسیم در نقد فیلم، مترجم: روبرت صافاریان، تهران: نشر مرکز.
 - هواکو، جورج (۱۳۶۱) جامعه شناسی سینما، ترجمه بهروز تورانی، نشر آینه.
 - هیل، جان و چرچ گیسون، پاملا (۱۳۸۱)، سینمای آمریکا و هالیوود، مترجم: بیژن اشتری، تهران: انتشارات الست فردا. چاپ اول.
 - مصاحبه نادر طالبزاده با خبرنگار فرهنگی خبرگزاری فارس، درباره منجی گرایی در سینمای هالیوود. آدرس: <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=9004270012>
- Klapper, Joseph, The effects of mass communication, (New York free press) 1960.
 - Lamont, Corliss, The Philosophy of Humanism, 1977.
 - <http://www.garymcleod.org/2/johnd/humanist.htm>
- Encarta World English Dictionary, Microsoft Corporation, 1999
 - Kagan, Robert, it's the Regime, stupid, Washington Post, 29 Jan 2006.